

خلاصه سیر فلسفه

در گیتی

فلسفه قدیم، وقتی فلسفه یونان را از آن جدا کنیم، بیشتر آمیخته بخرافات و اوهام است که نام فلسفه بر آن گذاشتن کاری نادرست و نارواست بهین دلیل هم در برابر ترقی و پیشرفت علم و دانش دوامی نداشته و از دستبرد مرور ایام در امان نمانده است.

اما فلسفه یونان که زائیده فکر و اندیشه بزرگترین افراد متفکر جهان است، به نیروی اندیشه توانای خداوندان عقل در آغاز پدید آمد و نضج گرفت و به بیشتر افطار دنیا نفوذ نمود و همه را در زیر سایه خود درآورد شکفت در این است که فلاسفه یونان نه تنها اساس آنرا پدید آوردند بلکه پایه آنرا دست بدست بالا برده و بجای آنرا اندک اندک افکار دیگران یارای پرواز برکنگره رفیع آن نداشت و بان وسیله بزرگترین افتخار را برای خود تحصیل نمودند.

از نیروی وقتی میخواهیم از سیر فلسفه سخنی رانده و مراحل گوناگون را پشت سر هم بیان کنیم باید در درجه اول فلسفه یونانی را قرار داده و دنبال آن ادوار دیگر حکمت را نام ببریم.

فلسفه یونانی

پیش از این گفتیم که هیچیک از ملل دیگر (قبل از ملت یونان) جز در مذاهب فلسفه صحیحی نداشته اند که قابل بحث باشد و از این جهت باید در میان ادوار فلسفه، نام فلسفه یونان را در سرلوحه گفتار و پیش از نام دیگران یاد کرد.

یکی از خصائص فلسفه یونانی اینست که از همان آغاز پیدایش خود بشعب متعددی تقسیم شده و در هر کدام مسائل فلسفی با نظر دیگری بحث شده و هر کدام از این شعب با اسم مخصوص موسوم است که یا از اسم مؤسس آن گرفته شده و یا بشهری که در آن پیدا شد منسوب گردیده است.

مثلاً مکتب فیثاغورثی منسوب به فیثاغورث است که آخر قرن ششم در جزیره ساموس پدید آمد و مکتب ایونی چون در ایونی (ساحل غربی آسیای صغیر) ایجاد شد بدین نام موسوم گردید و مکتب ایلیائی از آنجهت که بشهر «اله آ» منسوب میباشد این نام یافت. بزرگترین دبستان های این دور عبارت از مکتب افلاطون، مشائیان، رواقیان، سونسطائیان و غیره میباشد که هر کدام کیفیت مخصوص دارد و محتاج به مباحث مفصلی است.

در اینجا بطور اختصار مزایای این دوره را ذکر کرده و شرح دوره دوم میزدازیم

۱ - از خصایص متفکرین این دوره در درجه اول اینست که جویای یک حقیقت مطلق هستند که ماوراء تمام این ظواهر و صور گوناگون وجود دارد. البته این حقیقت جوئی را نیشود منحصر بفرسفه یونانی دانست و در ادوار دیگر هم نمونه آنرا بشکل دیگر مشاهده میکنیم. منتهی مفصلترین بحثهایی که در این باب شده است بزبان فلاسفه یونان بود زیرا در این موضوع سخنها و گفتگوهای دقیقی میان مکتب ایونی که معتقد بتحول و صیوروت است و مکتب ایلئیائی که طرفدار ثبوت میباشد بعمل آمده و هر کدام برای اثبات نظریه خود بدلائیل استواری استدلال کرده اند. برزوی هم میتوان گفت مسئله وحدت و حقیقت مطلقه یکی از بزرگترین مباحث مخصوص دوره فلسفه یونانی است که نظیر آنرا در ادوار دیگر نمیتوان یافت.

۲ - دومین موضوعی که در دوره فلسفه یونانی جلب توجه میکند موضوع حقیر شمردن ماده است. در فلسفه یونانی هر چیز مادی که نفس را از طلب کمال انسانیت باز دارد مردود است و تمام مکاتب یونانی غیر از مکتب ذیمقراطیس و اپیکور که نسبت بمانه و امور مادی نظر مخصوص دارند ماده را حقیر شمرده و آنرا مانع بزرگی میدانند که میان انسان و فضایل حایل شده و اخلاق حمیده بشر را زیر و زبر و پامال میکند.

در دوره اول نسبت بمانه بانظری فلسفی نگاه میکردند که مبنی و اساس آن ارتقاء نفس بتمام شامخ کمال انسانیت بود ولی در دوره دوم تحقیر ماده از لحاظ تهذیب نفس و آلوده نشدن بآن و مهیا شدن برای حیات ابدی و زندگانی جاودان بود. البته این دونظر از لحاظ هدف و غایت اختلاف زیادی دارد و فقط در مقدمه یعنی تحقیر ماده باهم همراه و موافق است.

۳ - یکی دیگر از مزایای فلسفه یونانی غلبه صبه عقلی بر صبه حسی و مادی است. فلسفه یونانی در آغاز امر یک فلسفه مادی محض بود و کون را ترکیبی از عناصر چهارگانه میدانستند و اسمی از یک عنصر روحی یا عقلی در میان نبود و این فکر همچنان برقرار بود تا آنکسافورس ظاهر شد و گفت مافوق تمام این عناصر مادی یک عنصر یا قوه مخفی بنام عقل موجود است که بر تمام این عناصر برتری دارد، منتهی چیزیکه هست این عنصر عقلی با عناصر مادی تفاوت زیادی دارد و بهیچوجه با آنها مخلوط نمیشود. این عنصر عقلی مدبر و مدبر کائنات است و تمام نظامات یشماری که در آفاق طبیعت پیدا میشود همه وابسته باوست.

نکته ای که در اینجا لازم است یاد آور شویم اینست که فلاسفه و طالبان معرفت

در قدیم دانش و بینش را بنفسه دوست میداشتند نه از لحاظ اینکه واسطه انجام مقاصدش قرار داده و از این لحاظ بآن علاقه‌مند باشند.

همینطور فضیلت را از لحاظ عشقی که بدان داشتند پرستش میکردند نه از لحاظ تأثیر آن در زندگی فردی و اجتماعی و این نظریه باعقیده متأخرین مخصوصاً با فلسفه علمی امریکا زمین تا آسمان تفاوت دارد.

بهرحال این شرح مختصری از کیفیت فلسفه در دوره اول بود اکنون باید بینیم در دوره بعد یعنی دوره دوم چه صورتی پیدا کرد و بچه شکلی درآمد.

دوره دوم - فلسفه اسکولاستیک

دوره دوم فلسفه را میتوانیم فلسفه اسکولاستیک یا مدرسی بنامیم.

منظور این فلسفه دفاع دین مسیح بود که در آن موقع یعنی دوره پیدایش این فلسفه مخالفین زیادی پیدا کرده بود که با سلاح فلسفه یونانی پیوسته بر آن می‌تاختند و نسبت بمبادی و تعالیم آن دائماً اعتراض میکردند.

مسیحیت در دوره تمدن درخشان رم در آن کشور نفوذ کرد و روز بروز براتشار و توسعه آن میافزود و وسعت دایره نشر آن بیشتر میگشت، در برابر این سرعت انتشار یکمده از فلاسفه وثنی و طبیعی وارد میدان مبارزه شده و فکر مردم را نسبت بتعالیم مسیح مشوش میکردند و قواعد و مقررات آنرا برخلاف عقل و منطق میشمردند و از فلسفه یونانی شمشیر برنده ای درست کرده و دستورهای مذهبی را مورد حمله قرار میدادند. پیشوایان دین و اولیاء کلیسا برای اینکه این سخنان تأثیر بدی در افکار و عقول مردم نکرده و مایه عدم اعتقاد عموم نسبت باین دین نوزاد نشود اچار شدند که اسلحه ای ظریف سلاح دشمن بدست آورده و با پیوسته او را از معرکه بیرون کنند و از این جهت بود که بفلسفه یونانی متوجه شده و از سخنان حکماء بزرگ یونان مخصوصاً از آراء و معتقدات افلاطون و ارسطاطالیس کمک گرفته و برای خود فلسفه خاصی تشکیل دادند که ما آنرا فلسفه اسکولاستیک یا نهادیم.

از مقدمه فوق معلوم شد که پیدایش این فلسفه (فلسفه اسکولاستیک) غیر از دفاع

از دین مسیحیت علت دیگری نداشته و تنها باین منظور پدید آمده است.

اما از مزایای این فلسفه آنچه قابل نامبردن و تذکر است تقریباً دو

چیز است:

۱ - این فلسفه در درجه اول يك فلسفه روحی است که دین عامل اول

و فلسفه عامل دوم آن بشمار میرود جز اینکه دین در این مرحله وظیفه بزرگی را عهده دار بوده و تأثیر بزرگی در افکار و اذهان مردم نموده است .

در این هنگام که فلسفه یونانی در تمام کشورهای متمدن وقت ریشه دوانده و رفته رفته ذهنها بآن آشنا شده بود از این لحاظ تنها دین برای اقناع و استماله مردم کافی نبود و همانطوریکه یاد آور شدیم ناچار فلسفه یونانی را بکمک خواست . احتیاج دین بکمک فلسفه مخصوصاً در اینموقع که آراء فلاسفه یونان مردم را به بسیاری از مسائل آشنا نموده و افکار را پرورش و ترفی داده بود کاری طبیعی بود زیرا بعضی اینکه سخن از حباتی روحانی بمیان می آمد ملتی که از فلسفه یونانی آگاهی داشت از راه احتیاج از روح و ماهیت آن سؤال میکرد .

۲ — مزیت روحی که در فلسفه اسکولاستیک مشاهده میشود عبارت از نشر يك سلسله مبادی اجتماعی متین و درست است که غالب اقوام برخلاف آن عمل میکردند . دادگستری ، برادری ، عفو و فداکاری، آشتی و سازش و امثال آنها دستور هائی بود که این دین نو بیرون خود میداد و همه را بمتابعت آن دعوت میکرد در صورتیکه غالب مردم یونانی از آن نبرده و برخلاف آن رفتار میکردند از این قرار نفوسی که تشنه این مبادی عالی بودند از این دین استقبال شایانی کردند و این خود یکی از علل پیشرفت و نفوذ فلسفه اسکولاستیک شد .

در فلسفه اسکولاستیک که آنرا تقریباً میتوان بکلام مسلمین مانند کرد که بیشتر در اثبات اصول مذهبی و نزدیک ساختن دبستان های یونانی بدانها میکوشد و ازین جهت دبستان های فلسفی یونانی در نزد عیسویان قرون وسطی اروپا (یعنی در دوره فلسفه اسکولاستیک) : چون مذاهب و شرایع نوعی تقدس داشت و رد احوال فلاسفه یونان و یا آوردن دبستان جدیدی در این فلسفه ضلال مبین بود .

دوره سوم فلسفه جدید

اما دوره اسکولاستیک با همه سختگیری و تعصب و خامی چندان نیايد و هم از آغاز قرن شانزدهم که دوره تجدد افکار ادبی و علمی و فلسفی است در بنیاد وجود آن لرزشی سخت حاصل شد زیرا متفکرین بزرگی مانند « برونو » ، « نیکلا کوزانوس » ، « کپلر » و « کپرنیک » (که این دونفر اخیر در قسمت های دیگر علوم نیز رنج برده و عقاید جدیدی اظهار کرده اند) با آن بمخالفت برخاستند و هنوز چندی برپیدایش اینان نگذشته بود که مردمی چون « رزریکن » و « فرانسس بیکن » و بالاخره « دکارت » آخرین ضربات را بر ریشه حیات اسکولاستیک وارد ساختند .

اکنون باید دید علت اینکه مبادی ادوار دیگر فلسفه در مقابل فلسفه جدید مقاومت نکرد و شکسته شد چیست؟ وجه شدک فلسفه نو بر همه آنها چیره شده و بنیان همه راست و ویران ساخت؟

علت پیشرفت فلسفه دوره سوم که ما آنرا فلسفه جدید نامیدیم در درجه اول اینست که: اصول و مبادی فلسفه قبلی کامل و شایسته زیست و بقا نبود، فلسفه ای که تمام هم خود را بیعت در امور و مسائل ماوراء طبیعت منحصر کند و در هیچ نقطه تماسی باشون بشری و مسائل زندگی نداشته باشد قابل دوام و بقا نیست، بهمین دلیل هم چنانکه مشاهده کردیم اسکولاستیک در مقابل مبادی فلسفه نو تاب مقاومت نیاورده و بزودی منهزم شد. یک دلیل دیگر هم برای این پیشرفت شکست آور فلسفه جدید میتوانیم تصور کنیم و آن این است که بعکس فلسفه قرون وسطی بمتفکرین اجازه داد که نظریات جدید و قدیم را مورد بررسی قرار داده و بدلیخواه خویش درباره آن قضاوت کنند، فلسفه قدیم، مخصوصاً فلسفه دوره دوم فکر را مقید مینداشت و از اینرو نتیجه ای از آن بدست نیامد.

اما مزایای ایندوره فراوان است و ما در اینجا سعی میکنیم که اصول و کلیات آنرا یاد آور شویم، بطور کلی و اجمال میشود مزایای فلسفه جدید را در سه چیز محدود نمود:

- ۱ - بهترین مزیتی که میتوانم برای ایندوره قائل شوم یکی موضوع مادیت آنست، تحقیق در ماده را تقریباً بزرگترین امتیاز میان فلسفه قدیم و جدید باید خواند و تنها در ایندوره است که مینیمم ازوم توجه باده و محسوسات در بسیاری از دبستانهای و صرف نظر کردن از عوالم روحی طرفداران بیشماری پیدا کرده و مورد توجه فلاسفه واقع میشود.
- ۲ - دومین مزیتی که برای فلسفه جدید میتوان قائل شد موضوع نعم و انتفاع است.

البته از یک لحاظ این مزیت دوم را هم میشود از فروع مزیت اولی دانست ولی اهمیت امر بجائی رسیده که موردی برای تفکر در اساس و مبنای آن نگذاشته و نظرها متوجه فوائد فراوانی است که از این ناحیه عاید دنیای بشریت شده است.

سابقاً در مباحث فلسفی توجهی بفقید یا مضر بودن آنها نداشتند بلکه بیشتر از لحاظ معرفت اشیاء و بی بردن بحقایق آن، افکار خود را بکار میانداختند و کاری نداشتند که پس از معرفت موضوع استفاده از آنرا مورد بحث و توجه قرار دهند. فلسفه جدید این یک نقص را هم رفع کرد و معرفت اشیاء را مقدمه استفاده از آن قرار داد.

در میان مکاتب فلسفی امروز مکتب نفع جوئی از همه مهمتر است و طرفدارانش هم بر طرفداران تمام مکاتب دیگر میچربد . گرچه این مکتب در سابق یعنی در دوره یونانیها هم وجود داشته است و کسانیکه میخواهند تاریخ فلسفه را از آغاز آن بررسی کنند می بینند که در عصر ایبکور و پیش از آن هم نمونه این عقاید را میتوان یافت ، مهذا بین مکتب امروزه و آنروز اختلاف بزرگی وجود دارد و مخصوصاً در این سالهای اخیر مبادی این مکتب وسعت زیادی پیدا کرده و ترقیات شایانی نموده است . در مکتب ایبکور نمونه این فلسفه را پیدا میکنم منتهی با این تفاوت که در اینجا از منافع ذاتی و فردی سخن میرانند در صورتیکه امروز در نتیجه تطورو تحولهای زیاد قاعده کلی اینست که « بزرگترین فایده را برای بیشترین افراد تأمین کنند » .

۳ - چنانکه گفتیم در فلسفه جدید ؛ بیشتر بشؤون زندگی توجه میشود و محسوسات مورد بحث قرار میگیرد مهذا در فلسفه جدید از مطالعه در باب مسائل روحی و عقلی که قداماً نیز بخود سرگرم داشته بود خودداری نکردند و تا آنجا که در خور زندگی جدید است در باب آن بحث و تحقیق نموده اند ، اما باید معترف بود که در فلسفه جدید غلبه با بحثهای مادی و مربوط به عالم محسوس است .

اگر چه فلسفه کنونی یک فلسفه مستقل نیست و تمام الوان فلسفه قدیم و جدید و تمام آراء و افکار گوناگون در پیدایش آن دخالت دارد و از همه مکاتب حسی ، مادی نظری ، فکری ، عقلی و روحی موادی برای ساختمان آن بکار رفته و هر کدام از آنها برای خود طرفداران و هواخواهانی پیدا کرده است . اما فلسفه مادی بالای تمام این فلسفهها قرار گرفته و هواخواهان او از همه بیشتر است .

از آغاز عصر جدید تفوق فکر و فلسفه مادی و میل باموز عملی اقتصادی و ترقی صناعات و فنون مشهود بوده و برافکار و آراء دیگر برتری داشته است ، و با وجود اینکه دنیای کنونی و مدنیت امروز نیازمندی خود را بمسائل روحی و ادبی احساس و برای رفع این نیازمندی هم کوششهایی کرده و میکند مهذا سیادت و برتری امور محسوس بر معقول تا کنون مسلم بوده و شاید باین زودیها هم رخنه ای بینیان آن وارد نیاید .